



۲۰۱۳/۰۸/۲۷



حنیف رهیاب رحیمی

اینرا میگویند محبت!

طنز

دعوت نیمه مجالی بود، به این معنی که آدم های به هر سوویه در محفل دیده میشد. یکی تحصیلات عالی داشت اما لباس و وضع ظاهری اش چندان بل نمی زد و نکتایی اش مانند مُم پشک ناجور، باریک و چُملک بود، دیگری آنقدر دریشی لُکس پوشیده بود که بسیاری ها در شب عروسی شان هم نپوشیده بودند ولی متأسفانه کله اش چنان خالی که دوازده سال مکتب را در هجده سال خوانده بود یعنی پُخته و اساسی خوانده بود ولی طالع مند بودند که درین مجلس، عده کمی از دعوت شده ها همدیگر را از قبل می شناختند و بقیه از کیف و کان یکدیگر بی خبر بودند. تعداد کسانی که درجه تحصیل متوسط و خوب داشتند بیشتر از دو گروه دیگر بودند که کوالیتی لباس شان آنقدر به مود برابر نبود. شاید اکثر شان از کهنه فروشی ها آنرا خریده بودند.

مهمانان می گفتند و می شنیدند، یکی از چربی و فشار خون می نالید، دیگری از قلنج معده و بواسیر. یکی از سواد اندک برخوردار اما از سیاست شرق و غرب بحث می کرد و دیگری در مورد مغازه های فروش شیریخ و نان خشک حلال معلومات می داد. چند نفر که تکسی رانی می کردند، قصه های مسافر های عجیب و غریب شانرا به رخ یکدیگر می کشیدند و عده زیادتیر به غیبت گویی و بد گویی این و آن مصروف بودند، یکنفر را در میدان می انداختند و پس از اینکه مانند کیله پوستش می کردند و به سوویه پارلمان بی آب، به سراغ شخص دیگری می رفتند.

ولی درین میان طرز برخورد یک زوج جوان با سلیقه و شیک پوش توجه بسیاری ها را بخود جلب کرده بود. اکرم و پری خانم را می گویم. این زن و شوهر، امشب ریکارد عاشقی لیلی و مجنون، آدم خان و دُرخانی و شیرین و فرهاد را شکستاندند. آنقدر به یکدیگر جان و قربان و جگر و عسل و شیرین و شیر پیره گفتند که دهان همه را آب زد و بسیاری خانم ها با زدن آرنج به گرده شوهران شان طعنه کاری را شروع کردند که:

- آدم ایطور باید خانم خودت دوست داشته باشه، نه مثل تو واری که در ماه ها یکبار آنهم که کارت بند شد، از دهان کپ و کُپ ات به نا غلطی بیرون میشه که دوستت دارم.

بطور مثال وقتی پری خانم تشناب می رفت، اکرم اورا همراهی کرده و تا خالی شدن کامل معده پری خانم در بیرون دروازه تشناب، دروازه بانی می کرد و باز وقتیکه اکرم می خواست نان صرف کند پری خانم به عجله و با سلیقه خاص، دستمال کاغذی را در یخن اکرم جابجا می کرد، کارد و پنجه را بدستش می داد و در گرفتن نان مانند طفلک کودکستان کمکش می کرد.

با این کارهای این زن و شوهر عاشق پیشه، بدون شک چندین زن و شوهر درین دعوت، بخاطر عدم رعایت مقررات عشق ورزی و دوست داشتن، بالای همدیگر دندان خاییدند و چشم کشیدند، خلاصه آنشب هر مرد از خدا می طلبید زنش به اندازه پری خانم مهربان و ناز نازی باشد و هر خانم صد در صد خود را مستحق می دانست که مورد مواظبت و شفقت شوهرش قرار گیرد مثلی که اکرم می کرد.

دعوت که به افتخار ختنه سوری پسر ۱۶ ساله کاکا نرم دل خان ترتیب شده بود، بدون کدام گفت و گوی لفظی و فزیک جدی، تنها با قصور خواندن بالای همدیگر و آرنج زدن به پایان رسید. بیشتر مهمان ها آرمان داشتن شوهر مهربانی چون اکرم و خانم دوست داشتنی چون پری خانم، را بخانه های شان بردند و خوش و ناخوش، لحاف حسرت بر رخ کشیدند و خوابیدند که از جزئیات حوادث بعدی زیر لحاف آنشب زوج های آن ضیافت خداوند خودش می داند که چه شده و چه نشده.

فردای آنشب، یکنفر از همان هایی که از هر واقعه خورد و ریزه دیگران، اولتر از همه خبر می شود، و شب پیش حتی حساب لقمه های پری خانم و اکرم را گرفته بود، چندین نمره را دایر کرد و دوستانش را از جدا شدن اکرم و پری خانم باخبر ساخت.

هیچ یک از دوستان و خصوصاً شاملین دعوت شب قبلی، این را باور نکردند، اما بزودی حقیقت قضیه آشکار شد به این شرح که آن دو زن و شوهر، امروز صبح بالای این موضوع که دیگر زن و شوهر ها در دعوت دیشب چقدر باهم صمیمی بودند و چقدر با همدیگر محبت می کردند، با یکدیگر دعوا نموده، پس از یک بگو مگوی مفصل و ملامت ساختن همدیگر، حوصله اکرم سر رفته و بار و بستره اش را بسته برای ابد به شهر دیگری کوچ نموده.

دو هفته بعد از این واقعه، پری خانم مکتوب محکمه را از طریق پست دریافت نمود و ازینکه به زودی از شر اکرم و محبت های ساختگی و ظاهری اش در حضور دیگران، خلاص شده بود، بسیار خوش بود و به این افتخار، به زودی سر رشته ترتیب یک دعوت را با دوستانش گرفت.

پری خانم از خوشی در لباسش جای نمی شد به خاطری که این اولین مهمانی در زندگی اش می بود که آزادی عام و تام خود را داشت و مجبور نبود هر دقیقه بخیزد و آب بینی دراز اکرم را پاک کند.

(پایان)